

سنه ۱۱۲۰ (۱۷۰۹) شاه عالم
 خان فرموده چرخه - باختند - سیف الله خان که حقیقت رفتن او
 نزد محمد کام بخش و امیران او کارگر نداده بزبان قلم داده باوجود
 ظهور چنان تقصیر و کم توجهی در الفقار خان که با امیر الامر
 اسد خان برهم زده خود را نزد محمد کام بخش رسانده بود چون
 بجملة الملک معظم خان خان خاندان رجوع آورد اظهار ندامت
 یامید شفاعت نمود از سر تقصیر او گذشته در بحال فرمودن
 منصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیه سالیانه فقار ساختند -
 سیف الله خان ابتدا بقبول سالیانه راضی شده باز بجاذبه حب
 ریاست خود را پابند نوکری ساخت - ریح جمادی الاولی (۱۱۲۱)
 گذار سواد خجسته بنیاد رسیده ضرب خیام و حکم مقام یک و نیم
 ماه برای تخلف ایام برشکال فرمودند و بعد بند و بست امور
 ملکی و رفتن برای زیارت مزار و مقابر بزرگان و عاتقه حضرت
 خلد مکان و رساندن مبلغ کلی بخدا و آنجا حکم فرمودن برای
 جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از برگذات سرکار دولت آباد
 بجمع پنجاه هزار روپیه و آن را مسمی به پراغه خلد تباک ساختن
 و برای خرج خدمه و لاکر و عرس حضرت خلد مکان مقرر کردن
 و منصوب نمودن متولی در آخر جمادی الثانی (۱۱۲۱) از خجسته
 بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دارالخلافه گشتند - چون ابتدا
 در الفقار خان باظهار مدعی صاحب غرض شکوه محمد مراد خان
 بعرض رسانده حکم تنظیری و طلب حضور حاصل نموده بود بعد که
 خان خاندان حقیقت بی تقصیری و حسن نیت و فدویت و حقوق
 دیگر خدمتی ایام پادشاه زادگی عرض نموده حکم بحالی خدمات

فزند محمد مراد خان فرستاده بود بعد رحیدن محمد مراد خان
 بحضور ازانکه حق نیکو خدمتی محمد مراد خان در مقدمه
 خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده بر ذوالفقار خان داشت
 و از خاطر او محو شده بود از عرض سابق فدایست کشیده خواست
 تلافی نموده در گرفتن اقامتها و تجویز خدمت صوبه داری بشما پسر
 و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه از طرف خود متوجه احوال
 محمد مراد خان گردیده از خجالت برآید بر خاطر خان حاذق گرانمی
 نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذوالفقار خان نموده
 کم توجه بحال او گردیده از طرف دادن جاگیر کم حاصل و زود تغییر نمودن
 که علاوه پرشاهی سابق محمد مراد خان گردید و بنده بیست صوبه
 داری خجسته بنیاد نیز از صورت گرفت لهذا نیابت صوبه مذکور
 نیز ازو تغییر نموده به دارو خان هندی مقرر نمودند - و آخر رجب
 در سواد دار السور برهانپور مضرب خدام واقع شد اگرچه مستخواسند که
 چندگاه بسیر و شکار رسد و باغات و تفرج آبشار کوره که از مکانهای
 فرحت انزای دامکهای شکار گاه و حیر گاه مشهور است بلا تفرقه
 خاطر بحر برده به بندر هست ملکت پردازند اما ازانکه خبر فساد
 راجپوتان بدخصال که وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح
 اجمیر پا از جانده عبودیت و اطاعت بیرون گذاشته هنگامه شورش
 گرم ساخته تهاهایی صوبه اجمیر و فوجداران آن ضلع برداشته
 بودند بعد که حیدر حسین خان باره صوبه دار اجمیر بقصد
 قادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند
 و - پند هسینی خان بعد کارزار معصبا که راجپوت بسیار بدار البوار پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت با سیري در آمدند و بتخانهاي بسيار محصور نمود از چهار طرف راجپوت مانند مور و ملخ فراهم آمده سيد حسين را با احمد سعيد خان فوجدار ميرتھہ سنگاپانہ و غيوت خان فوجدار زارنول، هر دو برادر حقيقي حسين خان بودند و جمعي ديگر از فرزندان و خويشان و همراهان و بندهاي پان شاهی بدرجہ شہادت رساندند مگر بعرض رسيد - توقف برہانپور مصلحت ندانستہ مير احمد خان را در برہانپور حارس نموده اوائل شعبان المعظم (۱۱۲۰) از دار السور کوچ فرموده بعد نزديک رسيدن بآب نريد ايام مہ ماہ را نزديک گذر اکبر پور مقام نموده بعد عيد فطر از آب نريدا عبور فرمودند *

چون نزديک سرحد اچين رسيدند خبر فساد فرقہ گرو بضم کاف فارسي در اطراف نواح دار الخلافت و پنجاب بعرض رسيد مجملتي از تفصيل آن بگزارش مي آرد کہ جمعي از کفار بدکردار زنده پوش مسمي بہ گرو کہ باحم سکھہ بکسر سين و تشديد کاتب زبان زدند پيشواي آنها بلباس فقيري نزديک لہور سکونت و مقام مشرقي خود اختيار نموده از ايام قديم در ہمہ بلاد و معمورهاي مشہور معبد خانہ ساخته یکی از فقيران از طرف خود نائيب درانجا گذاشته مقرر نموده بود کہ هر کہ از جملة معتقدان گروي آن طائفہ ضال کہ بيشتر از قوم جات و کتاريهاي پنجاب و ديگر اراذل قوم کفار بودند نذر و نياز باحم از دران معبد خانہ بدار گرفته جمع ساخته بقدر قوت و خرچ ضروري خود برداشته باقي بہ خيانت براي او رساند - خلد مکان برين اطلاع يافته حکم اخراج نائبان آن گروہ

بدمال و خراب ساختن معبد های آن کفار فرموده بودند -
 در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه حیدرآباد گردیدند گویند نام
 از سرگروهان آن قوم بد نام بحضور رسیده با درصد سه صد سوار
 نیزه دار و پیداده در رکاب رفعت نمود بعد در سه ماه از زخم جمدهر
 ناگهانی که قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن
 خبر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقاوت پژوه بود یکی از
 جهلم آن گروه غیر مشهور که در تعیین احم او اختلاف روایت مصوع
 گردیده بشهرت تناسخ که نزد آن طائفه بد اعتقاد اوتار خوانند
 خود را عوض گرو گردیند مقبول که از سرنو خلعت حیات بتغییر صورت
 ریش دار در آن واحد پوشیده خود را برای کشیدن انتقام آن سنگ
 نابکار اشتهاار داده بادعای خروج بسیاری از آن قوم صال را فراهم آورده
 علم بغی برافراشته بفن شعبده بازی و دمیدن افسانه و افسون بنظر
 ظاهر بیجان مست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را بسیا
 پادشاه موسوم ساخته در نواح حرحد پنجاب و مهند شروع بتاخت
 و تاراج نموده در فرصت دوسه ماه چهار پنج هزار یابو سوار و هفت
 هشت هزار پیداده جرار بار گرویده رفیق او گردیدند و روز بروز
 جمعیت می افزود و مال وافر از غارت بدست آنها می افتاد تا
 هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه ویراق کارزار باو جمع گشته علم
 شهرت قزاقی و مردم آزاری برافراشتند و با در سه فوجدار که بقصد
 تنبیه آنها کمر بستند بهقابله و مقابله پیش آمده و غالب گشته
 بقتل رسانده دیهات بسیار را تاخت و تاراج نموده تپانه دار و
 تصدیق دار مال از طرف خود مقرر ساختند کار بجائی کشید که

سی چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بدنام حکام پادشاهی و عمل جاگیر داران عمده برای اطاعت و دست برداشتن از تعلقهای خود می نوشتند تا آنکه وزیر خان فوجدار سرکار سهند که از مدت حکومت ملکی و مالی آن ضلع بدر تعلق داشت و صاحب فوج و خزانه گفته می شد و در استقلال و بند و بست آن ضلع شهرت تام بهم رسانده بود بعد شنیدن خبر رساندن خرابی و ناخوشی پرگفتار تعلقه او بفکر گرد آوری سپاه و فراهم آوردن مصالح جنگ افتاد چهار پنج فوجدار و زمینداران نامی را با خود رفیق ساخته سرانجام سرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیاده بر تعداد و تیر انداز و مصالح توپخانه و فیلان مست جنگی بقصد تنذیبه آن غرقه ضل خذلان مآل سوار شده بدفارت سه چهار گروه مقابل آن گروه شقاوت پزوه خود را رساند - آن مسلمون از خبر حرکت وزیر خان اطلاع یافته بشوخی تمام که همه همراهان او فرید سچا پادشاه و فاتح درس می نمودند با استقبال وزیر خان تفاوت بعدی که کار به قباله و مقاتله کشید از هر دو طرف خصوص ازان مداران چنان تروند و تهوری نمایان بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر فیلان حمله آورده یک دو فیل را از پا در آوردند و جمع کثیر از مسلمانان بدرجه شهادت رسیدند و بسیاری از کفار نیز بدار الجوار پیوستند و نزدیک بود که از حملهای پیاپی موج اسلام در استقامت آن گروه بدنام خلیل پذیرد - درین ضمن از رسیدن بندوق ذاکهانی وزیر خان بدرجه شهادت رسید و بر فوج اسلام هزینهت افتاد و مال و اسباب واقف مع فیلان

شاه عالم (۶۵۴) سنه ۱۱۲۰

و امپان چنان دستخوش کفار بد کردار گردید که احدی از سپاه اسلام موای جان و رخت بدن بدر نتوانست برد و حوار و پیداد بشمار زیر تبغ بیدریغ کفار درآمد و آن شقی تعاقب گنان خود را بجهنم رساند - از آنکه شهر بد پر از مال تجار و صرافان مالدار و کاپان صاحب مایه و شرفای هر قوم خصوص از اعیان صلحا و فضلا زیاده از شمار دران شهر سکونت داشتند هیچ کدام فرصت جان و مال و عیال بدر نداشتند و از شنیدن گذشته شدن وزیر خان و بغارت رفتن لشکر اسلام حوصله باخته محصور گردیده یکادو روز دست و پایی احاصل زده تخر گرفتار قهر الهی گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ سیرتان بد خصال شروع بغارت مال و قتل رجال و امیر نمودن اطفال و عیال رضیع و شریف نموده تا سه چهار روز چنان بیدان و ظلم نمودند که شکم عورات حامل را پاره ساخته هر طفل که زنده بر می آمد بر زمین میزدند و عمارات را سوخته فقیر و غنی را بیک صورت می ساختند و هر جا که مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند شکستن و کندن و بر آوردن استخوان مرده تقصیر نمی نمودند - و بعد فراغ تاراج سپهبد در همه برگذات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعیین نمودند - بعده که نوشته آنها بنام علی محمد خان فوجدار سهارنپور رسید از شنیدن حادثه که بر سر گذه سپهبد گذشته بود حوصله باخت هر چند که جمعی از شرفا و انغانان فراهم آمده ترغیب برای استقامت و زبیدن و استحکام برج و باره پرداختن نمودند فائده ندادن با مال و عیال خود راه شاه جهان آباد اختیار نمود - مردم

قصبه فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته
 بعد رسیدن آن گروه شقاوت پیروزه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه
 نمودند و در پناه مکانهای تلب داد تهوری داده از زدن تیر و گوله
 بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خود را
 کشته بعد ترک نمایان خود نیز بدرجه شهادت رسیدند اگرچه
 بیشتری مال و عیال مردم قصبه بجادته تاراج رفت و عورات بسیار
 از محافظ ناموس بیاد فنا رفتن و اسیر گردیدن خود را بچاهها
 انداختند اما بعضی شرفای جلالت پیشه که عیال و ناموس را
 یکجا ساخته در دفع کفار کوشیدند چندان مصرت جانی و مالی و
 بی ناموسی با آنها نریختند - بعد از آنکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشه
 مهارنپور بدست آن طائفه ضال افتاد به بند و بسمت لطفانه
 پرداخته حکم تهدید آمیز بنام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن
 قصبه آباد کرده او بود و حصار قائم داشت و افغانان مایه دار
 بسیار در آنجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در
 شجاعت و تهوری و تمن داری دران ضلع علم شهرت برافراشته
 بود بعد رسیدن نوشته آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر
 داده اخراج نمایند و بند و بست برج و باره و گرد آوری اسباب
 جنگ و تهیه مصالح نام و لنگ و بر آوردن فوج باستقبال آن گروه
 ضال بد مال پرداخت - درین ضمن خبر رسید که فوج آن مردود سه
 چهار گروهی رسیده بر دو موضع توابع جلال آباد که گندهی و آبادی
 پراز مال تجار داشتند تاخت آورده محاصره نمودند از شنیدن این
 خبر سه صد چهار صد سوار افغان قریب هزار برفنداز قدر انداز و

شاه عالم (۶۵۹) سنه ۱۱۴۰

تیر انداز بسورداری غلام محمد خان نجیرا خود و هنزیر خان بنی عم
 بکومک محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام بردها
 که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد
 پانصد بر تعداد و تیر انداز جلالت پدیده و بسیاری از رعایا با تمام
 اسلحه و سنگ فلاخن برآمده بدفع کفار مردانه وار کمره مت بستند
 و صدای دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید - اگرچه ازان گروه بد مال
 نیز تردد و شوخی زیاده بظهور آمد و هنزیر خان و جمعی کثیر از
 مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از جمله پای پیایی
 افغانان و دیگر مسلمانان دنام و ننگ شکست ناش بر فوج کفار افتاد
 و بعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات
 میان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون در سه بار هزیمت
 یافته باز بمحاصره جلال آباد می پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار
 پیداده که مثل مور و مایخ از اطراف و جوانب می رسیدند فراهم آمده با
 در صد سه صد مورچال روان که از تختهای چوب ساخته پایها بصورت
 ارابه بران قرار داده بودند رسیده جلال آباد را نگین وار در میان گرفتند
 اما تردیدی که ازان افغانان جلالت نشان در مقابل یورش آن مخدوعان
 بد عاقبت بظهور آمده زیاده ازان است که مفصل بزبان قلم توان
 داد لهذا باختصار کلام می پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد
 مال بیای دیوار نزدیک دروازه می رسید خود را بدم تیر و گول
 بندوق و سنگ باران داده فتح درس گوین با چهار صد پانصد کاند
 و اقسام حربیه بفسد کردن پای حصار و گذاشتن زیناه و سوختن
 دروازهها شرخی از حد می گذرانند - و افغانان - راز دروازهها

را و نموده با تیغهای برهنه پرها بر رو کشیده برآمده بران
سگن تاخمت می آوردند و در هر جمله مرد ربا صد در صد نفر از
کفار بدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز
بدرجه شهادت می رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها تاخمت
آورده کافرکشی می نمودند و تا بیدمت روز و شب خورد و آرام بر
محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار کافر
یکشتر داده کاری نساخته بر خاسته رفتند و متوجه تسخیر
سلطان پور و پرگذاخت دیوانه جالندهر گردیده بشمس خان فوجدار آن ضلع
خط بدستور پروانه مشتمل بر قبول اطاعت و سرانجام نمودن بعضی
فرمایش و استقبال نمودن با خزانه موجوده نوشته مصحوب در سده
سگ سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا
و ثمن داران شجاعت پدیده که همه بقصد قبول وفات و نیت
رسیدن بدرجه شهادت فاتحه خواندند و قسم وفات و اتفاق بی نفاق
بکلام الهی بمیان آوردند بحضور فرستادهای آن مردود حکم خیمه
بیرون زدن فرمود و جواب تهدید آمیز مشتمل بر تکلیف زود رسیدن
نوشته با قدری عرب و باروت که از جمله فرمایش عرب و باروت نیز
طلبیده بودند فرستاده در خط درج نمود که چون هواری و باربرداری
برای رفقا و شرفای جانباز مطلوب است سرانجام فرستادن عرب
و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانه
سزگار گنج در گنج موجود است هر قدر بار برادر بفرستند بار
نموده فرستاده آید - بعد شمس خان با قریب چهار پنج هزار سوار و می
هزار پیاده برقنداز و تیرانداز و دیگر اسلحه دار که از سابق داشت

شاه عالم (۶۵۸) سنه ۱۱۲۰

و نو نگاهداشت که بر فاقمت زמידاران اطراف فراهم آورده بود و از شرفای همه قوم و رعایا و کاسبان که بیشتر از یافتن آنها بآرزوی شهادت کمر همت بر خیزت و خواهش تمام بستند و دست از جان و مال و عیال شسته عهد و پیمان رفاقت بکفالت کلام الله بمیان آمد دیگر بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زبانه از لک آدم فراهم آورده بدبده تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شنیدن جرأت شمس خان و برآمدن با چنان فوج و مصالح جنگ مع تمام همراهان خود که محله هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده گرفتند با توپهای که از سهند با خود آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جواهرهای پر از رنگ برای مورچال بستن و سرب و باروت بار نموده همراه گرفته همهجا تاراج کزان نزدیک قصبه راهون که هفت کروه از سلطان پورست رسیده لنگر اقامت انداخته در پناه پزاره خشتها که همه گنج خشتها را بجای گدھی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود مورچال بسته مستعد کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه ساخته احکام اطاعت از روی تهدید بنام چوهریان و قانون گوین پرگناب نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمن و یسار او چندین هزار مسلمان جلالت شعار باران غزا و جهاد و آرزوی شهادت بهم دیگر ترغیب نموده می گفتند که در صورت هزیمت یافتن و کشته شدن شمس خان جان و مال و عیال همه ماها در مهلکه تاف خواهد درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و انتعاش تمام تکبیر گوین بر همه دیگر سبقت نموده مردانه رار پیش قدم گشتند همیشه بفاصله کوه رس کفار رسیدند از پهر روز برآمده صدای زدن

توپ و گولی تفنگ بلند گردید و بکبار گوی قریب ده دوازده هزار گوله و سنگ فلاخن تکرک وار بر لشکر اسلام بارید اما از فضل الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کارگر نیامد که آدم نامی کشته گردد و شمس خان که در منع تیز جلوتی و خرج باروت بیصرونه تاکید می نمود قدم بقدم پیش میروست بعد از آنم خلک اذل و دریم کفار بد فرجام فوج اسلام فیل جرأت پیش رانده بهمقدمی و رفاقت چهل و پنججاه هزار مسلمان که از پرگفت اطراف دیگر نیز رسیده رفیق گشته بودند صدای تکبیر همت افزا بلند نموده بران مدبران پر کین پورش کرده و تاخت آورده بحملهای کافر با پدیم بسیاری را بقتل رساندند و زخمی ساختند و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته بنهاله بحصار راهون که بنصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود برده محصور گردیده شروع بزدن بندوق و انداختن بان نمودند - چون از سابق ذخیره اسباب جنگ و ماکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته جان بحلاکت بدر برده بودند فراهم آورده موجود داشتند دران گذهی استقامت درزبده چند روز محصور گردیده شبها برآمده بهذیت مجوهی بر اطراف لشکر اسلام می ریختند و اسپ و آدم ضائع می ساختند تا آنکه کار بر طرفین مخصوص بر کفارتنگ گردید و شب از گذهی برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان چند کروه تعاقب نموده یک توپ و چند شتر و گاو پر از بار بهپیر بدست آورده بسامغان پور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب هزار نفر گرد آمده نهانند که شمس خان در راهون گذاشته

شاه عالم (۶۶۰) سنه ۱۱۲۰

آمده بود برداشته تهاجه خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار
 بد فرجام بقصد تاخت برگزانت حوالی دار السلطنت لهور خود را
 رسانده غریب وارید و هنگامه تزلزل در لهور و اطراف آن
 انداختند اسلم خان که دیوان پادشاه زاده و نایب صوبه لهور
 بود بتفاق کلیم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بید
 و بهمت برج و باره بازدمام عام جمعی از مسلمین و هندو برآمده
 بتفاوت سه چهار گروه از شهر خیمه زده در دفع مضرت طلایه کفار
 می کوشید - اگرچه مردم لهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما
 اطراف تا باغ شالامار که دو گروهی شهر واقع است خرابی بسیار رساندند
 القصد در مدت هشت و نه ماه تا دوسه منزل دار الخلفه شاه
 جهان آباد و سواد حوالی دار السلطنت لهور همه قصبجات و
 معمورهای مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از سرور
 دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاد از احاطه شمار بدرجه
 شهادت در آمدند و عامی بیک حادثه کفار رفت و مساجد و مقابر
 زیاد را کزدند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لهور بر قصبه
 دیهات سانهوره و کرنال که فوجدار آنجا بعد ترون بقدر حالت خویش
 با بسیاری از مسلمانان شریعت شهادت چشید خرابی زیاد آوردند
 و صد در صد نفر هندو و مسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می
 گردیدند یکجا نشانده بقتل می رسانیدند - از آنکه در کفر هم تصرف
 تازه نموده تراشیدن موی سر و ریش خلاف آئین خویش قرار داده
 بودند و بسیاری از اراذل بدکیش قوم هندو بآنها گردیده جان خود
 نثار راه قدم آن مردود نمودن متاع بی اعتبار و ادنی مراتب

عقیدت و عبودیت خود می دانستند و در ایضا و قتل دیگر فرقه هندو اصرار می ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد آن طائفه ضال بدنهاد اگرچه گرد مال بر چهره حال پادشاه ظاهر گردید اما صلاح و صلاح دولت دران دانستند که چون فرو نشانند شعله آتش فساد آن گروه جلالت پدیده مقابل ماده شورش و سرکشی راجپوتان عاقبت وخیم سرازه چندان کار بدست هرگاه وایت ظفر آیت ولی نعمت متوجه آن سمت گردد زفت و زوب خس و خاشاک آن ناکسان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد گرفت تذبذب و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر فساد دانسته از بلند دار الفتح اجین وایت توجه بسمت ارطان راجپوتیه برافراشتند *

خبر واقعه محمد مراد خان که باجل طبعی در گذشت بعرض رسید - بعد از آنکه در سواد دار الخیر اجمیر مضرب خیام گردید برای با مال ساختن ملک و مال و بدست آوردن اطفال و عبال راجپوتان بدسگال اطراف سرزمین اردیپور و جودپور تعلقه راجه جی سنگه و رانای چندور انواع دریا موج با مرداران رزم آزمای هر طلب تعیین فرمودند *

درین آوان حکم نمودند که در همه بلاد لفظ رضی در مذاقب حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه در فکر خلفای راشدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند *

بعده که انواع عدومال برای تاخت و خرابی معمرهای پیر حاصل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعیین گردیدند

شاه عالم (۶۶۲) سنه ۱۱۲۱

آن سرکشان بادیه ضلالت از خواب غفلت بیهوش آمده رسولان درمیان انداخته خان خانان معظم خان بهادر و مهابت خان بهادر را واسطه شفیع تفصیرات خود ساخته بعجز و انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگرچه در قبول بعضی احکام موافق مرضی پادشاه عالی جاه بظهور نیامد اما از آنکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل پادشاه می خلید و تنبیه و تادیب آن جماعه بد عاقبت پیش نهاد خاطر آن پادشاه در اول بود بقضای وقت و التماس مقربان پای تخت چنان قرار ملازمت بمیان آمد که راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و وکلای رانا و دیگر راجپوتان سرسواری ملازمت نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کوچ پادشاه بسرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب پرسیانند - التماس قام بردها بشرف قبول درآمد - و همه راجپوتهای بانام و نشان جمعیت سی چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خودهارا بررومال بسته سرسواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت و امپ و فیل مقتخر گردیده مرخص گشتند *

درین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کمپه الله برگشته آمده ملازمت نموده بود بعرض رسید *

ذکر جشن سال چهارم از جلوس شاه عالم پادشاه مطابق

سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد فراغ جشن سال چهارم که هیجدهم ذی الحجه موافق

سرانجام سفر منعقد گردید و عالمی بفیض رسید بقصد استیصال

سنة ۱۱۲۱

(۶۶۳)

شاه عالم

گرومی بد مال رایت ظفر اقبال سمت دار الخلافت و دار السلطنت
پنجاب برافراشتند - چین قلیچ خان بهادر به صوبه داری صوبه اوده
مامور گردید - و از سوانح بندر سورت بعرض رسید که میرزا محمد
هاشم نام که به واسطه نواسه شاه عباس ایران و بدو واسطه نجیره
خلیفه سلطان پادشاه زاد مازندران می شد بعده که مازندران
بنصرف شاه عباس ثانی درآمد وزارت ایران بخلیفه سلطان سپرده
صوبه خود را بدو داده بود و محمد صالح نام عموی مومن خان نجم ثانی
که با پادشاه زاد رفیع الشان قرابت جدی ماکری دارد از ایران
رسیده اند - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن هر دو
با تنخواه مبلغ سه هزار روپیه بنام میرزا محمد هاشم و دو هزار
روپیه بنام محمد صالح نجم ثانی بر خزانه بندر سورت روانه نمایند
و مومنی آن بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار احمد آباد
فرمان صادر شد که بعد رسیدن میرزا محمد هاشم با احمد آباد
ما محتاج اربستوری که محمد آمین خان صوبه دار احمد آباد
در عهد خلد مکل برای قوام الدین خان که بنی عم میرزا محمد هاشم
می شد و تازه از ولایت ایران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق
حکم سرانجام نموده روانه حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود
همراه داده روانه بارگاه سلاطین سجده گاه سازد *

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسید که بعد رسیدن حکم
داخل نمودن لفظ وهی در مناقب حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه در خطبه جان محمد و حاجی یار محمد که
انجمن الفضلای لاهور بودند باتفاق دیگر فضلا و علما هجوم

شاه عالم (۶۶۴) سده ۱۱۲۱

عام نموده بخانه قاضی و صدر آمده برای خواندن خطبه بقید لفظ وصی مانع آمدند و بهمین دستور فضلا و مشایخ دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعی از مسلمانان در منع خواندن خطبه بدان دستور که حکم رسیده بود شورش نمودند و بهمین مضمون از نوشته اخبار نویسان دیگر بلاد بعرض رسید - و در همین آوان از سوانح احمد آباد معروض گردید که خطیب مسجد جامع را بسبب خواندن لفظ وصی گروه اهل سنت و جماعت بقتل رساندند - اگرچه در باب کشتن خطیب روز جمعه و محبوس گردیدن مرطی خان بخشی و واقعه نگار احمد آباد که بعد کشتن خطیب روز یکشنبه بفرموده فیروز جنگ خفت رسانده در چپوتره کوتوالی مقید ساختند اگرچه بروایت مختلف در احمد آباد اشتهار یافت اما از آنکه مسود اوراق در آن ایام تازه وارد احمد آباد گردیده بود و تا مقدور بتحقیق آن پرداخت مجملی می نگار بعد العلم عند الله - بعد رسیدن حکم خواندن لفظ وصی صدر احمد آباد برای حاصل نمودن آن بخدمت فیروز جنگ صوبه دار عرضی نوشت در جواب دستخط نمودند که موافق حکم خلیفه بخواند بعده که روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصی خواندند چند نفر از مردم پنجاب و حضرات نوران بشورش آمده خطیب را مخاطب و معاتب ساخته گفتند که درین جمعه که خواندی ترا معذور داشتیم در جمعه آینده نخواستی خواند او در جواب گفت موافق حکم پادشاه و ناظم و صدر می خوانم - بعد از آنکه روز جمعه دوم خطیب بر منبر آمد یکی از مغلها گفت لفظ وصی نخواستی خواند

خطیب اجل رسیده مفرغ نگردیده همینکه وقت خواندن خطابه لفظ وصی بر زبان او جاری گردید پنجابی برخاسته دامن خطیب گرفته از بالای مذبح کشیده بزجر و تشنیع پیش آمد و مغل تورانی از جا چسته کار از یکی بشکم او رسانده بزیر مذبح انداخت و در مسجد هنگام غلوی عام برپا گردید و خطیب را با نیم جان کشیده بصرح مسجد آورده آنقدر خنجر و پاپوش زدند که به بیحرمتی تمام جان داد و وارثان او یک روز و یک شب جرات برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نمود روز دوم والدین مقتول نوحه کزان نزد فیروز جنگ استغاثه و التماس برای اذن تجهیز و تدفین او نمودند انگاه فیروز جنگ چند رویه بوارثان از سرکار داده برای کفن و دفن او مرخص ساختند و روز سیوم آن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار را بر سر تقصیری که در بعضی مقدمات خلاف نویسی او ظاهر گردیده بود از خانه طلبیده خفت رسانده بحبس خانه فرستاده بعد از سه چهار روز خلاص نمودند - درین ایام خان دوران خلف الصدق فیروز جنگ که بصوبه داری او دهه گوز کپور مامور گشته بود بعد رسیدن بر سر تعلقه خود با رجوع بندوبست واقعی نمودن وزیر بار خرج سه بندی آمدن بدون اثباته تقصیر معزول گردیده بحضور رسیده بود که نظر بر بیخبریهای پادشاه بغور پرداخت خانه زادن کار طلب پذیرد اختند گروه استعفای منصب نموده منزوی گردید - میرزا محمد هاشم که از بندر سورت با احمد آباد رسیده بود بدین فیروز جنگ آمد پسر خود را با استقبال فرستاده بعد نزدیک رسیدن بخانه خود چند قدم پیش

شاه عالم

(۴۴۴)

سنه ۱۱۲۱

آمده باعزاز در محوره چهار پنج روز مهمانداری نموده پانزده هزار
روپیه نقد و یکفیل و چهار اسب تواضع نمود و سحر سوانح را دیوان
و مهماندار از طرف خود ساخته بآبروی تمام روانه نمود *

درین سال خبر محاصره نمودن قندیم دکن برهانپور را و بدرجه
شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار باجمعی بعرض رسید
مجمعی از تفصیل آن بگزارش می آرد که زنی از قوم زلفهای مرهته
تلمی بانی نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصد گرفتن چوتنه بلده
دار السور برهانپور و تاخت نمودن نزدیک قصبه رانوبر که هفت
کروهی برهانپور واقع شده رسیده سرای رانوبر را که جمعی کثیر
لز قائله و مردم دیهات پناه بآنجا برده فراهم آمده بودند محاصره
نموده به میر احمد خان صوبه دار پیغام طلب چوتنه یازده لک
روپیه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد
خان که قبل از رسیدن خط تلمی بانی و خبر شوخی آن زن جنگی
بخطر آورده بود که مقابل زن کافر حربی مردان را ملاحظه جان نمودن
و از درجه شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود
را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که
فوجداران نواح را با فوج خود فراهم آورده و همه متصدیان و
منصبداران بهان پور را که با خود گرفته بود نهم ماه محرم الحرام
از برهانپور برآمده از جمله فوجداران نواح ظفر خان فوجدار برگنده
جامون که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود
از راهراول فوج نموده کوس معرکه شهادت نواخته مقابل الله قیا
یافته شد - بخندران خبر یافته سه چهار هزار سوار بر سر بهیتر خود

گذاشته با چهار پنجهزار سوار جنگ آزما با استقبال میر احمد خان
 شتافته بمقابله پرداختند و باقی فوج هرهنه خونخوار بقصد
 محاصره و تاراج پورهایی برهانور تعیین نمودند - میر احمد خان که
 دو سه روز درین مابین تردد نه ایان نموده با نپذیرهای خونخمایی کاری
 برداشته بود از شنیدن محاصره نمودن برهانپور نزدیک یا آخر روز
 بقصد کمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا غنیم را اطراف
 خود داشته جنگ کنان میرفت درین ضمن ظفر خان بعد تردد
 نمایان زخمی گشته نزدیک آخر شب غلبه کفار را زیاده دیده
 تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با
 خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که
 پیشتر بی مردم فوج با شهامت خان چنداول او بدرجه شهادت
 رسیده بودند بانی مردم جان سلامت بدر بردن غنیمت دانستند
 و جمعی اسیر کفار گردیدند - میر احمد خان که تنها دران فوج کفار
 تردد می نمود بزخمهای پیدایی از اصپ افتاده خود را با نیم
 جانی که داشت ز پر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت
 گردید - و از جمله مناصب دران برهانپور میر علی رضا نام که از سادات
 سبزواری و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعی دیگر از
 متعینان میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بسیاری دستگیر
 گردیدند از جمله شرف الدین نام بیوتات شهر که در فن مردم
 خوانی باج بکلارنت و قوال نمیدان بعد دستگیر گردیدن تقاضای
 وقت دران دانست که خود را قوال و نموده اشعار رنگین فارسی
 و هندی در زبان مرهنه خواندن شروع نمود و وقت کلام و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستور ستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان می نمایند حرف میزد بعد که تا سرداران آن فرقه ضال باو گفتند که اگرچه دانستیم که تو از جمله مغنیان و نغمه سنان مجلس امیران مشهوری اما تحقیق ما گشته که از جمله مردم مایه دار و آبرو طلبی اگر در هزار روپیه میدهی خلاص می نمائیم آخر بعد از مدتی و مناظره بسیار هزار و در صد روپیه برای خلاصی خود قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود نویسانیده هرکاره غنیم همراه گرفته خود را بگذار شهر رسانیده برگشتی حوار شده هرکاره غنیم را صدا نموده گفت که بهر دار خود بگویی که من از منصبداران مشهور و بیوتات شهر بودم هزار و در صد روپیه تصدق جان و مال خود داده نجات یافتم - و محمدنقی نام جوان که از ندبرهای امانت خان مرحوم بخششی و واقعه نگار برهانپور بود بعد از انتقال بدست غنیم هر چند مردم بزبان فارسی و اشاره فهمانیدند که خود را منصبدار صاحب اسم و رسم ظاهر نشان او در جواب گفت من چرا از قومیت و مراتب خود ابا نموده در اخفای حسب و نسب بکوشم و باواز بلند طبل صدق مقال نواخته گفت من بخششی شهسوار و ندبره امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران مرهته شدیداً آفرین گفته بعزت و آبروی تمام پیش آمده از ماکولات مرغوب همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بسی هزار روپیه اکتتام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعد که مبلغ مذکور را واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیک دار الخلافت رسیدند چو را من جائه که بعد از هزینه خوردن فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال وافر بتاراج برده و گردان بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردید دوازده کوره دار الخانات را دست راست گذاشته متوجه تنبیه و اخراج گروهی بد مال گردیده فوج سنگین بصردراری محمد امین خان بهادر و رستم دل خان و چورامین جاتبه و دیگر عمدت‌های لشکر بطریق هراول برای تادیب و امتیصال آن طائفه ضال تعیین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن تهاجمات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تهاغه مردم پادشاهی و آباد نمودن رعایای ستم زده شاه آباد و مصطفی آباد و شاه‌هوره و دیگر معمور‌های قدیم که بتاراج و تصرف آن ملعون درآمده بود نمودند - و باوجود پرتو افکن گردیدن دایست ظفر آیدت دران ضلع آن طائفه بد عنایت که بعد فرار باز بدستور قزاقان یکه تاز خود را غافل می رساندند دست از شوخی بر نمی داشتند - دهم شوال سنه مذکور مضرب خیم چهار پنج گزهی قصبه شاه‌هوره واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی برای دیدن جا که قابل مقامات و نیرو آمدن لشکر باشد مرخص فرمودند مابین راه سی چهل هزار سوار و پیاده بيشمار آن کوره ضال از ده دوازده کوره تاخته فتح درسن کویان چون حیل ناگهان مقابل فوج پادشاهی رسیدند چه نویسم که از حملهای وحشت انزا و چپقلشهای مرد ربا و آمد آمد تزلزل افزای آنجماعه فقیر لباس چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهی راه یافت و چنان مدهای داز رگیر و مردکشی بلندگردید که عرصه بر فوج بندهای پادشاهی تنگ گشت و کار بجائی رسید که بعد کشته شدن و زخمی گردیدن

سنه ۱۱۲۱ هـ

جمعی از مردم خاص و عام فیروز خان میواتی و چندی دیگر از
 مادات باره از فیل و اسب پیاده گشته بمقابله و دفع شر آن
 جماعه پرداخته بحملهای بهادرانه آن گروه کفار بد کردار را هزیمت
 دادند - اما بعد از آنکه در شادهره بقصد تعیین افواج برای تنبیه
 و اخراج آن کافر بد نهاد نزول ولایات ظفر آیات واقع شد اول ابریل
 ذی الحججه که آواخر دی ماه آلهی و عین چله زمستان می باشد
 چهار پنج روز باران گنده بهار به فاصله بارید و چنان باد زمهریر آما
 بران اشک آب و گل آغشته وزید که چندین هزار آدم خصوص
 از مردم دکن که تاب سرمای آن اطراف نیاورده بمعرض تلف
 درآمدند و چهارپای بیشمار از اسب سواری و بار بردار آن قدر
 سقط شدند که از گنده بوئی آن زیست بر مردم پادشاهی تنگ
 گردید و مردم عام حمل بر سحر و جادوی آن زمره بد نام کرده
 کلمات ناگفتنی بر زبان می آوردند دریم آنکه خبر انتشار و فساد
 آن اشقیای مردم آزار که بر کپی و فوجهای اطراف پادشاهی تاخت
 می آوردند و شوخی زیاد بمرتبه می نمودند که یکدو فوجدار نامی
 بعد رسیدن فوج پادشاهی در آن حدود بدرجه شهادت رسیدند متواتر
 بعرض میرسید جمله الملکس خان خانان را بیک پسر و حمیدالدین
 خان بهادر و رستم دل خان و راجه چندرسال و فیروز خان میواتی
 و چورامن جانه و دیگر بهادران کارزار دیده بسرداری پادشاه زاده
 رفیع الشان هراول و بونغار و جرنغار و یلتمش قرار داده برای
 احتیصال آن جماعه خذلان مآل تعیین فرمودند و آن منفسد غدار
 بعد مکرر بمیان آمدن کارزار که بیستوی از آن گروه شقاوت پزیره

هفت تیغ و هدفت تیر و سنان شدند و بسیاری از مردم بی نام و
 نشان پادشاهی بدرجه شهادت رسیدند آن مأمون هزیمت یافته خود
 را بیکی از مکانهای قلاب مسمی بلوه گنده که میان جبال قلب
 نزدیک تعلقه راجه برفی واقع شده و وسعت حصار و استحکام آن
 قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار حوار و پیدانه داشت
 زمانه محصور گردیده به بند و بخت برج و باره پرداخت و درسه
 هزار کار و بنجاره را تاخت نموده آرزو دران حصار فخریه نمودند
 و بهادران کوه نورد و فیل نبرد شیر صوات بمحاصره آن کمر همت بسته
 شروع به بستن و پیش بردن مورچال نمودند و آن سرگروه بد فرجام
 با معتقدان ضلالت پیشه خندان سال که زرپرستی و حسن ظن
 عقیدت بآن گمراه روز ازل علاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه
 و افسون آنکه هر که درین جنگ بحسب ظاهره نورد نادیده عدم و
 ضلالت می گردد بلا فرصت و فاصله ایام بهمان صورت امر و
 ریشدار که بجهنم واصل می گردد عون نموده و حیات ابدی باند
 بتوقی درجات دینوی میروند ترغیب و تحریم بجنگ و محاربه
 می نمود و آن مکان که گفته پیر و پیشولی خود را در تناسب که
 مردود اهل کلام همه ملل ذی قیله نصت برهان قاطع دانسته
 بمجمع رضا می شنیدند و ازان حصار برآمده باظهار شنف و شوق
 و رغبت تام صدای فتح درمن سچا پادشاه وقت دار و گیر بودند
 ساخته پروانه وز خود را بشعله آتش توخانه و بدم تیغ و تیر و
 سنان مستانه و لیرانه می زدند و حملهای صف ربا بر صور
 چال پادشاهی می آوردند و هر روز بسیاری بقتل می رسیدند و

شاه عالم (۶۷۲) ص ۱۱۴۱

جمعی از مسلمانان سرخرونی از بی شهادت حاصل می نمودند -
 اگرچه از قوم اذال هندو بدشمار مثل مور و ملنج فراهم آمده در
 کشته شدن و عوض او هماندم بعرضه کارزار در آمدن حکم خلق
 الساعه بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هندو نیز بدشتری از
 کهتریان پنجاب که شریک مصلحت و تدبیر آن ملعون بودند و
 جائهای شجاعت پیشه مشهور که همدام و همقدم لشکر آن مردود
 می گردیدند بآنها اذیت نمی رساندند باقی همه هندو را
 با مسلمانان واجب القتل می دانستند - بر مصاف دیدگان رزمجو
 ظاهر است که در اکثر افواج میان دو هزار و سه هزار سوار اگر صد
 دو صد سوار باشند که بجوهر شجاعت و ارادت پاس سرعت حق نمک
 دو جانفشانی داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر می گردد
 برخلاف آن گره شقاوت پزوه که باوجود پیاده بودن اکثری کمتر
 کسی دران انبوه از سوار و پیاده بود که خود را بدستور گوسفند
 قربانی بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل
 خویش نداند و همین معنی و طمع زر و اقسام اقمشه و زیور که
 بقاراج آنها در می آمد باعث مزید تملط و غلبه آن گدا صفتان
 سنگ مدیریت بد مآل می گردید و مردم عام مست اعتقاد آنرا حمل
 بر سحر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشیدن
 محاصره که از هر دو طرف داد جلالت و تهوری بظهور آمد و ذخیره
 الدرون حصار بآخر رسید به مرتبه عرصه ترکید بر محصوران بدعا قیت تنگ
 گردید که از بالای حصار با اشاره دست و چشم با بقالان لشکر ساختند
 بقیمت دو روپیه و سه روپیه آثار غلله داد و هندی نمودند و چادر از بالا

سنه ۱۱۲۱ (۹۷۳) . شاه عالم
 انداخته دران غله بسته از طغابها اندرون مي کشيدند و بقدر
 يکامشت و در مشت ميان خودها قسمت مي نمودند و قريباته
 چهار هزار آدم از قاتله مردند و چهارپاي سواري و باربرداري نماز کرده همه
 را ذبح کرده و ناکرده خوردند بعد عرصه بران کفار تنگ گرديد يکي از قوم
 کهتري که گلابونام داشت و تنباکوفروشي کسب او بود بقصد جانفشاني
 در راه پير و مرشد خود بدستور آن مرگوره رخت فاخره پوشيده در
 مکن مرشد خود آمده نشست و آن ملعون بافوج و لشکر خود يک
 طرف مورچال پادشاهي بورش آورده راه کوهستان راجه برفي پيش
 گرفته بدر رفت - بعد در آمدن فوج پادشاهي دران گدهي که آن
 ملعون را بدان زينت نهسته يافتند گرفته مفيد ساخته بهزاران
 خوشوقتي پيش خان خانان آوردند و از چهار طرف صدای
 مبارکباد و آواز شاد يانگه نغم بلند گردید و مفيدان خبر بحضور
 پادشاه رسانده بعطاي انعام سرفرازي يافتند و خان خانان و
 همراهان او مورد تحسين و آفرين گرديدند بعد ازان که آن گرفتار
 و اسير سر پنجه اجل را بحضور خان خانان آورده باستفسار احوال
 او و تحقيقات کار و بار پرداختند و پرده از روی کار برداشته شد
 دانستند که باز پریده و عوض آن يکي از بوم صفتان بي اعتبار آن
 قوم خود را شهباز آن گروه قرار داده از راه چالغشاني خویش را
 عمدا گرفتار دام ساخته ازین معني خان خانان که برای او
 ماده خجالت روی داد نهايت افسوس خورد - سرداران همراه خود
 را بعد مرز نشن بسیار فرمود که همه پيدا گشته در کوه راجه برفي
 درآيند اگر آن ملعون را زنده يابند دستگیر نمايند و الا عوض او راجه

شاه عالم (۹۷۴) سده ۱۱۲۱

برفی را گرفته بحضور بیازند چنانچه راجه آن کوه عوض سردار آن گروه دستگیر گردیده بحضور رسید - چون بمچرخه خبر دستگیر گردیدن آن ملعون حکم فرموده بودند که آهنگران جلد دست تیز هوش قفس آهنی سیخ دار دست بدست تیار نمایند آخر آن قفس نصیب راجه برفی و آن مرید صادق العقیده که خود را تصدق پیر خود دانسته چنان جانفشانی نموده بود گردید و بقلعه دارالخلافت فرستادند - چون در میان آن قوم موسی سروریش تراشیدن گناه عظیم میدانستند و جمعی از معتقدان پنهانی آنها که از قوم کهنتری و جاهه در اشکر و کالت و در دربار نوکری می نمودند و مصالح دفتر بودند حکم مژادی ریش تراشی هنوز عموماً نمودند و جمع کثیر در پاداش آن اعتقاد ناسد که داشتند بعتاب ریش تراشی درآمدند و چند روز بازار حجامان گرم بود و بعضی ریش داران صاحب ام و رسم بدین سبب ریش اعتباری که داشتند بباد فنا دادند - چنین قایم خان بهادر صوبه دار اوده که از بعضی وضع بهادر شاه پادشاه و خلف عهد و قراری که از ابتدا بمیان آمد و با کراه صوبه اوده را قبول نموده بود و از دیگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران و الا ناسب می افزود درینولا نظر بر سفله نوازی زمانه و ناقد دانی پادشاه استعفاى منصب و خدمت نموده منزوی گردید و اکثر از نقد و جنس بفقرا و مساکین تقسیم نمود چنانچه در یک روز پنج لک روپیه نقد بآرباب حاجات رسید - درینولا خللی در مزاج خان خانان که ازان روزی که آن خجالت گریختن گرو برای او داده بود روز بروز از غصه می کاهید بهموسید بسبب عارضه مختلف بدنی

که حکمای یونان و فرنگ از معالجه آن عاجز آمدند ازین سوی
ذاتی بروضه جاودانی شناخت *

مردی بود صوفی مزاج فقیر و دوحمت که در عالم حکومت
او ایدائی بخلاق نرسید و بدعتی که اثر ضرر آن بهیچ احدی
از مسلمانان در عالم وزارت او رسد بظهور نیامد مگر آنکه همه
کار و بار روزگار که باختیار انسان هواپا خطا باشد ممکن نیست
که همه راست و درست آید بلکه آنچه در اراده الهی است
همان بظهور می آید بسیار دیده و شنیده شد که آدم بعضی
کارها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی
مبلغها خرچ کرده شروع باحداث آن کار که خیری جاری باشد
می نماید قصد ثواب آن به بدنامی منجر می گردد چنانچه
بخاطر خان خانان رسید که در هر شهری سرائی و مسجدی
و خانقاهی بنام او ساخته شود و جا بها بصوبه داران و دیوانیان
نوشتجات برای خریدن زمین و بنای سرا و مسجد و مدرسه
بمبالغه و تاکید تمام مع هندوئیهای مبلغ خطیر فرستاد هر جا که حکم
رسید همه حکام صاحب مداران آنجا نظر بر پایه وزارت او حکم
او را وحی آسمانی دانسته در فکر احداث سراهادرون آبادی شهر افتادند
اما بعضی جا زمینی که برضامندی بفروشد و رعیت ساختن
سرا داشته باشد میسر آمد و بعضی جا چنان اتفاق افتاد که هر چند
خواستند که زمین موافق احاطه سرا بخرند و رضامندی مالکان بدست
آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانی خود و رضامند داشتن
خانخانان خانهای بسیار را بدین طریق بدست آوردند که صاحب خانها

را که بزرگان آنها از قرن‌ها ساخته بودند بزور و تعدی از مکانهای موروثی آنها برآورده خاکس نشین ساختند و جمع کثیر از قوم مسلمین و سادات و هندو آه کشان و زفرین گنان از آنجا برآمدند چنانچه که در شهر برهان پور و بندرستورت واقع شد - همین که شروع بساختن سرا و دکاکین برای سکنه مردم بازار نموده مبلغی نریختند در آوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقعه خان خانان انتشار یافت و حکام که برای حصول رضای مخلوقی نظر بر غضب خالق ننموده می خواستند دل خلقی را بیازارند تا دل مخلوقی بدست آرند دل مرد شده دست از اتمام کار آن برداشتند و آن خانهای نیم ساخته که سر راه گذر عیدگاه برهان پور واقع شده بود مثل خانهای نیم سوخته مزبله محله و راه رو گردید و قصد ثواب آن بیچاره میت موقوف بر فضل الهی ماند - ازین مقدمه سرور اوراق بسیار از روی غور مشاهده کرده که هیچ کار ظالم بانصرام نرسید و فرزندان و اولاد ظالم روی بهبود ندیده بهمراد خود نرسیدند و بانی بدعتهای مردم آزاری هم درین دنیا انگشت نمایی عالمی گردیده بسزای افعال خود رحیمند و هم کار اولاد خاندان آنها بگذاشتی و رسوائی چند منجر گردید که زبان قلم را بتحریر آن آشنا ساختن ماتم بر حال خود نمودن است - باری الحمد لله که مسود اوراق باوجود از ابتدای نشو و نمای عمر خود در کاروبار سرا پا معصیت و خدسات بد عاقبت ضائع ساخته و خود را بدترین مغضوبان درگاه الهی میداند اما هرگز راضی به مردم آزاری که در زبانها بظلم منجر گردن نگردیده خدا را که بدروغ شاهد گرفتن در همه ملل کفر

است همان خدا را بعظمت یاد نموده اقرار می نماید که تا سن
 بی و دوی عالم گیر در تبعیت نفس کافر کیش خود را معاف
 نمی داشت و مال حضرت خلد مسکن که در صوبجات دکن خوان
 یغما بود بسیار خورده شده اما دران ایام هم احتیاط تمام داشت
 که کار با آنجا نرسد که در زبانها گفتگوی بظلم منجر گردد بعد
 بسبب روی دادن بعضی مقدمات که بتحریر تفصیل آن پرداختن
 پردر رسیدایی خود را از میان برداشتن است با خدای خود
 عهد نموده و تا مقدر بدل و جان کوشیده که در اکل و تصرف
 و تلف نمودن مال مسلمانان تبعیت نفس شوم ننموده اما
 هر چند خواست که از بدنامی ظاهری قبول عمالی که سگبانی و
 خوک چرائی بمراتب بهتر از آنست نجات یابد و دست و پای بسیار
 زد که بدینانت داری کوشیده خود را در زبانها از بدنامی اخذ و
 جرعمال بد مآل محفوظ دارد چون این فیض محض بفضل الهی
 وابسته است مدبر نیامد *

القصة بعد واقعه خان خانان بر سر تعیین وزارت و تبدیل
 خدمات عمده حضور و صوبه داری دکن رایهای مختلف بمیان
 آمد و قصد پادشاه زاده عظیم الشان که صاحب اختیار سلطنت
 بود و سعد الله خان پسر عنایت الله خان که دیوان مستقل تن
 و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مقرر
 شود و خدمت بخشی الملکی و صوبه داری دکن بهر دو پسران
 خان خانان تجویز نمایند. و التماس ذوالفقار خان آنکه بامید
 وزارت دست از ملک دکن و بخشی الملک بودن بردارد در جواب گفت

شاه عالم (۹۷۸) سنه ۱۱۲۱

که چون حضرت پادشاه بخان خانان وعده وزارت نموده بودند عذر نتوانستیم نمود و تا بر پدرم بدستور سابق پایتخت وزارت قائم نباشد من در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه زاده عظیم الشان می گفت که ذوالفقار خان می خواهد که وزارت بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاهدارد و پادشاه در قبول التماس هیچ کدام دست زد نمی توانست زد و بمرتبه مستغرق این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسه شاه ایران که محرر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ از طرف خود مهماندار و دیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگر مخاطب بکوکه خان باستقبال شاه زاده رسیده بود والده او که اندرون محل بخدمت خوراندن طعام نوکر و مقرر بود مسودا و راق را بسبب تعلقه دیوانی بلاشکر رفتن ضرور گردید و باوالده کوکه خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان پادشاه می گفت که مکرر در خلوت فرمودند که من از مذاقته وزارت چنان تنگ آمده ام که می خواهم بنام پادشاه زاده ایران وزارت مقرر نموده یکی از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او بفرمایم و از همان فائز کار وزارت بگیرم اما بدنامی چند از طرف شاه زاده ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رساندند و بعد رسیدن حضور از طرف شاه زاده بمرتبه تبختر و تفنن چنانچه عنقریب باحاطه بیان می آرد نهایت بمقربان حضور بظهور آمد که خود او و همراهان او کامروا نگردیدند - و برای وزارت چنان مقرر فرمودند که تا تعیین وزیر مستقل معلول الله خان پسر عنایت الله خان که

دیوان تن و خالصه مقرر شده بود به نیابت و اطلاع پادشاه زاده متعهد
 عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آواخر ماه جمادی الاولی در نواح
 دار السلطنت لاهور مضرب خیام واقع شد رستم دل خان را که برای
 گذراندن بهیر از دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت
 نمود - از آنکه بر سر معبر با مردم بهیر لشکر از سختی و تعدی بسیار
 در گرفتن زر و بی آبرو ساختن مردم واقع شده بود این معنی
 بعرض رسید مخاطب و معاتب از کمی منصب و از مجرا ممنوع
 گردید - و میرزا محمد هاشم نوازه شاه ایران که تازه رسیده بود پانزده
 اسب عربی و عراقی و دو تفوز زربفت پیشکش گذراند دو اسب
 قبول نموده باقی باو بخشیدند بعد عطای خلعت و شمشیر و
 جمدهر و سپر میغا و مرصع و جینه که مخراج شده بار دیگر برای
 تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی عرق ضعف بر چهره او
 ظاهر گردید حکم فرمودند که در خس خانه برده بنشیند و آب پنخ
 پرورده بخورد و پنگهه نمایند - اگر چه پادشاه در یاد دل گنج بخش در باب
 منصب و عطای خدمت عمده اراده دلجوئی و فیض رسائی
 نسبت باو بسیار داشتند اما از آنکه نام برده با همه مقربان حضور
 اصلا سلوک نذم و از همه طمع سبقت سلام داشت و هر که باو
 سلام می نمود در جواب دست بر سینه می گذاشت حتی که
 در خدمت هیچ یکی از پادشاه زاده را رابطه ارادت بهم نرساند
 و بخانه هیچ یک نرفت خصوص میرزا شاه نواز خان بخشی که
 چهار پنج واسطه از نیاثر شاه ایران می شد نظر بر تبختر او همه
 همچشمی را کار فرموده نمی خواست که مفاات پادشاه نسبت

شاه عالم (۹۸۰) سنه ۱۱۲۱

بار بظهور آید و با اشاره میوزا شاه نواز خان کوکه خان مهماندار بامش تمهید خفیه او گشته از طرف شاهزاده ایران پادشاه مرضی نویسانند که اگر پادشاه زاده در راه در خورند یا در حضور چهار چشم گردیدن اتفاق افتد چه مان آداب بجا آید و با امری حضور که اتفاق ملاقات افتد در بدقت و جواب سلام آنچه امر شود و اگر پیش از برآمدن حضرت بدیوان آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرچاکه حکم شود به نشبتم پادشاه دستخط مرمودند که اگر پادشاه زاده در راه در خورند از امپ پادشاه شده آداب بجا آید و اگر در حضور رو برو شدن اتفاق افتد بدستوری که مقررست مجرا نماید و تا سه هزاری که بدقت سلام نمایند برای آنها دست بصر شود بعد که بر سر مذکور نشستن قبل از برآمدن پادشاه بدیوان رسیدند طرف میوزا شاه نواز خان متوجه شدند که چه دستخط باید کرد میوزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن حضرت در پیشخانهای خانزاد بنشیند - و روز دیگر که شاهزاده ایران قبل از خبر برآمدن پادشاه روانه شده بود سزاولی از منصب بدیوان میوزا صدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاولی نموده در پیش خانه میوزا شاه نواز خان برده نشاند و از طرف صاحب خانه حوای تعظیم هیچ رسمیات از حاضر مآختن عطریات و پانندان بظهور نیامد و این معنی بر پادشاه زاده بسیار گرانی نمود و در تمام لشکر خفتی که از روی تدبیر باو رساندند نقل مجلسها گردید - روز دیگر میوزا شاه نواز خان بدیدن شاه زاده رفته عذر خواهی و اظهار اخلاص و تپاک باطنی نمود حاصل کلام آنکه تحلیلیم منصب پنج هزاری و هزار حوار و خطاب خلیفه سلطان که شاه زاده خود

سنه ۱۱۲۱

(۶۸۱)

شاه عالم

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادند جاگیر نمودند - در پیوسته
 خبر واقعه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که صوبه دار احمد آباد
 گجرات بود بمعرض رسید و نیز معروض گردید که امانت خان
 متصدی بنهر سورت از شنیدن خبر واقعه فیروز جنگ که بعد از
 ظاهر شدن علامت مفر آخرت حکم نموده بود که طلب سپاه و
 شاگرد پیشه دانه فارغ سازند بلا توقف خود را بطریق پلغار با احمد آباد
 رسانده بضبط خزانة و دیگر کار خانجات پرداخت •

غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ امیری بود فتح
 نصیب صاحب نسق که بر غنیم همیشه تسلط زیاد داشت چنان
 امیر با جاه و جلال صاحب تصرف بکمال خوش خلقی و شیرین
 کلامی میان مردم توران کمتر بمعرض روزگار دیده و شنیده شده -
 گویند قریب ده لک روپیه متصدیان سرکار از خزانة او پر آورده
 عوض روپیهها پل سپاه در خریدها پر کرده در خزانة گذاشتند خبر این
 تغلب که بفیروز جنگ رسید چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بی آنکه
 پای تحقیقات آن بمیان آید و تغذیش نماید متغلبان متنبه
 گردیده از راه رفتن آبرو بعضی زرها را در خزانة آورده گذاشتند •
 چون مقدمه خطبه بسبب وقت فضایی لاهور بر لفظ وصی

که در خطبه داخل نمودند فرموده بودند معطل مانده بود حکم احضار
 فضایی لاهور نمودند از انجمنه حاجی یار محمد و محمد مراد
 با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبیح خانه
 طلبیده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زاده
 قاضی میر میشک با دوسه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

شاه عالم

(۶۸۲)

ص ۱۱۲۱

پادشاه از روی کذب معتبر و احادیث موافق قول حضرت امام اعظم
 رحمه الله علیه و دیگر امامان دین روایات در باب اثبات لفظی بر آنها
 خواندند بعد قیل و قال بسیار که حاجی یار محمد در رد قول پادشاه
 گستاخانه و بی محابا پیش آمده با پادشاه سوال و جواب می نمود
 پادشاه بر آشفته فرمودند که از غضب پادشاهان نمی ترسی که چنین
 خلاف داب مجلس سلاطین مبادرت بکلمه و کلام می نمائی حاجی
 یار محمد در جواب گفت که من آرزوی عطای چهار چیز از
 راهب بی ظنمت خود داشتم اول تحصیل علم دریم حفظ کلام الله
 میوم حج چهارم شهادت الحمد لله که از طرف عطای سه نعمت
 الهی کامیاب شده ام آرزوی شهادت باقی مانده امید دارم که از
 توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تنقیح
 این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر با اتفاق جمعی
 از افغانان تمن دار که زیاد از لک آدم فراهم آمده بودند و با حاجی
 یار محمد خفیه رفیق گشتند و پادشاه زاده عظیم الشان نیز خفیه
 طرف این جماعه داشت تا آنکه اواخر شوال صدر برای خواندن
 خطبه عرضی نمود بر عرضی دستخط شد که خطبه بدستور عهد
 حضرت خلد مکن بخوانند در مذاق حضرت امیر المومنین علی
 رضی الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ وهی نباشد . اما
 چون مردم عام و ادبش پیشگان بدنام بقیاسهای غلط در نگرشور شدند
 اهدام و احتیاط نمایند که از جماعه بی سرو پای واقعه طلب
 وقت خواندن خطبه داخل مسجد نشوند چون از دستخط پادشاه کم
 کسی اطلاع داشت حتی که مقرران خاص نیز مطلع گردیده بودند

سنه ۱۱۲۲ (۴۸۳) شاه عالم

چندین هزار کس از هر قوم بادعای رای خود بفکر هانی فارک افتاده اطراف مسجد فرو گرفته گوش بر آواز هنگامه فساد داشتند آخر که خطبه بدستور قدیم خوانده شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان مسموم گشت که آخر حاجی یار محمد را با دو فاضل دیگر مغضوب نموده بیکي از قلعه فرستادند .

ذکر جشن سال پنجم از جلوس شاه عالم بهادر پادشاه غازی

مطابق سنه هزار و صد و بیست و دو هجری

جشن شروع مال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هینچدهم ذی الحجه منعقد گردید و عالمی از صغیر و کبیر و امیران با نام و نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی بضاعتان کم سایه هر کدام بقدر پایه و اندازه کسب و کار خود کامیاب عطای اضافه و خلعت و جواهر و فیل و اسب گردیدند خصوص برای داؤد خان صوبه دار دکن و امانت خان صوبه دار احمدآباد و دیگر صوبه داران فرمان عنایت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر فرمودند - و اواخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مرحله عمر پادشاه از هفتاد سال قمری تجاوز نموده بود تبدیل مزاج پادشاه بهم رسید و در فرصت هفت هشت بهر آثار مفر آخرت ظاهر گردید پادشاه زاده عظیم الشان که بعیادت پدر آمده بود از شنیدن خبر رسیدن هر سه پادشاه زاده که بهینت مجموعی بغذ رسیدند چنان حوصله باخت که باحوال پدر نپرداخته بلکه فرصت کفش پا پوشیدن نیافته جان پدر برهن غنیمت دانست و شب هشتم ازین جهان فانی بروطه جاودانی شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

شاه عالم (۶۸۴) سده ۱۱۲۳

که نزدیک روضه حضرت قطب الدین چهار پلج کروهی از دارالخلافه مدفون گردید چهار سال و دو ماه پادشاهی نمود - و در اواخر سده چهارم خزانه سابق که قریب میزده کرور روپیه باختلاف روایت مانده بود همه بصرف بخشش درآمد - چون مداخل سلطنت عهد او بخرچ و نال می نمود کار بجای کشیده بود که در همه کارخانجات حضور خصوص در بیوتات کار تنگی خرج بجائی کشید که از خزانه عظیم الشان هر روز مبلغی بطریق دستگردان میرید *

* بیت *

فکر صد سال میکند بنده

مرگ بر دولش میزند خفنده

ذکر سلطنت جهاندار شاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطه سیزدهم با میر تیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه یک هفته میان هر چهار برادر پیغام رسل و رسائل صلح بر تقسیم ملک و مال در میان بود ذوالفقار خان بهادر که فی الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت از طرف هر چهار برادر در میان هم آمد و رفت می نمود چنانچه بعضی مقربان و همدمان جهان شاه مکرر مصلحت دادند که ذوالفقار خان را وقت آمدن و رفتن گرفته مقید سازند تا پروبال جهاندار شاه کذبه شود اما جهان شاه اجرات نذمود - و باروت و توپخانه جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بانها سوختند - و طلایه هر چهار پادشاه زاده میگردید - درین مابین دو سه قطار شتر پر از مال و اقمشه که شاید چند خریطه اشرفی نیز دران میان بود از لشکر عظیم الشان وقت تبدیل مکن در طلایه بدست مردم جهان شاه امتداد بر سر حمله آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن بجهان شاه واگذارند و ملتان و تهته و کشمیر برفیع الشان دهند و باقی صوبجات هندوستان را عظیم الشان و جهاندار شاه هم قسمت نمایند اما آخر بزم تقسیم ملک و خزانه صلح بنزاع منجر گردید و تقسیم ملک صورت نگرفت - و در همان ایام آشوب میرزا صدرالدین محمد خان صفوی بخشی که از خزانه عظیم الشان برگشته از

پدش فوج جهان شاه می گذشت مردم لشکر جهان شاه بگمان و ظن غلط بر سر میرزا صدر الدین محمد خان غافل ریخته آنقدر حریمهای پدایی برور رساندند که قبل از آنکه کار بجنگ افتد فارغ ساختند درین مابین رفیع الشان حکیم الامک پسر حکیم محسن خان را که باهم همدم و هم مصلحت بودند بتقصیری مغضوب ساخته و آریخته مبلغی از نقد و جواهر بشکنجه و بیحرمتی تمام گرفت و عظیم الشان را پاره تبدیل مکان نموده متصل موضع بودانه که سه چهار کرده از شهر واقع شده پشت بدریای راوی داده فرود آمده دو طرف لشکر حکم کردن خندق فرمود و طرف دیگر لشکر عظیم الشان دریا داشت و هر سه برادر برای مقابله عظیم الشان باهم اتفاق نمودند و چهار پنج روز هر سه برادر موار شده تفارت نیم گروه استاده توپ و بان بر لشکر عظیم الشان می انداختند و از توپخانه عظیم الشان نیز گولهای آتش فشان بفرجه هر سه برادر میرسید و اسپ و آرم ضائع میگردد تا آنکه اواخر عشر ثانی صفر المظفر طبل مخالفت صریح از هر چهار طرف نواخته گردید و فوجها از هر طرف نمایان شد و عظیم الشان نیز ترتیب فوج داده معرکه آرا گردید و میان هم جنگ عظیم روی داد و سرهای سران نامی بخاک و خون آغشته گشت. درین ضمن عظیم الشان که بر فیل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گردید بقول بعضی از گولگ توپ پرید و بروایتی دیگر چون دید که او را هاله وارد میان گرفتند و از چهار موج افواج جان بر نیست خود را در میان دریا انداخت که باز اثری از او ظاهر نگردید و آنچه ای اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته کرورها مبلغ خطیر که بظلم و تعدی در صوبه بنگاله و اطراف بهمرسانده بود در چشم برهم زدن دست بدست بتاراج بردند و هر سه پادشاه زاده نفاذ فتح نواخته به مکانهای خود مراجعت نمودند - روز دیگر که میان جهاندار شاه و جهان شاه مکرر پیغام مصالحه بمیان آمد آخر فائده نبخشید و کار بخونریزی یکدیگر کشید بعده که ما بین هر دو پادشاه زاده کار بفوج کشی انجامید و از اول روز تا سه پهر معرکه سربازی از هر دو طرف گرم بود فرخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامی کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمع کثیر با چند امیر عمده بکار آمدند آخر جهان شاه قیل جرات پیش رانده فوج جهاندار شاه را از پیش روز برداشت و چنان عرصه برجهدار شاه تنگ گردید که از معشوق دلبزای جانی خود لال کنور جدا افتاد و از غلبه فوج خصم پناه پنازاهای خشت برد و شادیاغه فتح جهان شاه نواخته شد چنانچه از دریدن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر فتح جهان شاه بانگتر بلاد رسید و بعضی جا خطبه بزام جهان شاه خوانده شد اما آخر بعد آثار فتح طرف جهان شاه که شادیاغه بنواختن درآمده بود و مردم هر دو طرف در جست و جوی جهاندار شاه بودند درین حال فاکهان گوانه قضا برجهدار شاه خورک و فوج رو بگریز آوردن - مردم لشکر ذوالفقار خان خبر یافته بر قیل جهان شاه ناخته همچنان بالاش او و فرخنده اختر نزد جهاندار شاه آوردند و خجسته اختر را که زنده مانده بود با برادر خرد او دستگیر ساختند و مدای شادیاغه فتح جهاندار شاه بلند گردید - بعده رفیع

جهاندار شاه (۶۸۸) سنه ۱۱۲۳

الشان که با او نیز قول و قرار لطف آمیز تفریق ملک در میان بود او را عادل ساخته آخر شب بر او سواری نمودند رفیع الشان دامت و پانی بهادرانه زده خود را با دو پسر از بالای فیل انداخته تودن نمایان بر روی کار آورده آخر با چندی از همراهان کشته گردید سه پسر ازو زخمی و زنده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدرجات - بعد که جهاندار شاه از طرف برادران فراع حاصل نموده سرپر آرای هر وسعت قلمرو هذو و حطان گردید محمد کریم و شاه زاده همایون تخت را که از نه ده سال عمر پیش نداشت و هر دو پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعه دار الخلافت روانه نمود و حکم فرمود که رستم دل خان و الهوردی خان را که از تعدی ظاهری و افعال دیگر باطنی او جهانی در فریاد بود با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست گشته اند بند آنها جدا نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم الملک و هدایت الله خان و فدوی خان و عبد القدير خان و لطف الله خان پانی پندی و عقیدت خان پسر امیر خان که زخمی بودند و هدایت کیش و محمد علی خان بخششی جهان شاه و دیگر امیران که جمله از بدست نفر زیاد می شدند همه را حکم قید و زنجیر نمود بعضی ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانه آنها ضبط نمودن فرمود از انجماء مهابت خان را باخان زمان خان و دوسه امیر دیگر طوق و زنجیر نموده بقلعه دار الخلافت روانه ساخت - شاه زاده محمد کریم که بعد مفقود الاثر شدن عظیم الشان گریخته بخانه یکی از مردم نامراد رفته نهان شده انگشتی خود را از دست بر آورده برای

ص ۲۳۱ (۴۸۹) جهاندار شاه

فروختن فرسنگ و به سبب آن انگشتری گرفتار گردید نزد جهاندارشاه آوردند اگرچه جهاندار شاه نمی خواست که بکشد اما باغواهی ذوالفقار خان و بقوامی براهنمائی شاه قدرت الله فقیر علیه المنة کشتند *

و در عهد نا پایدار جهاندار شاه که بغای ظلم و فسق را استحکام تمام شد چنان بازار رود و سرودن قوم قوالان و کلافت و تهریزی گرم گردید که نزدیک بود که قاضی قرابه کش و مفتی بداله نوش گردد - و همه برادران و خویشان دور و نزدیک لعل کنور بدمصب چهار هزاری و پنج هزاری و عطای فیدل و نقاره و جواهر بیش بها سرفرازی یافته میان هم قوم خود حرفراز گردیدند و اعتبار خانهازان و دیگر صاحب کمالان و علما از میان برخاست و ظریفان شوخ طبع نقل و افسانهایی راست و دروغ بستند - از انجمله نقل نمایند که بغام برادر لعل کنور خوش حال خان صوبه داری اکبرآباد بعطای منصب پنجهزاری سه هزار حوار مرحمت فرمودند ذوالفقار خان بخشی الممالک در تیاری فرمان و اسناد دیگر چند روز همدا تکامل و تغافل ورزید آنکه لعل کنور شکوه بخشی الممالک بخدمت بادشاه نمود جهاندار شاه بذوالفقار خان گفت که سبب تعویق تیار نمودن فرمان و اسناد برادر لعل کنور چیست چون ذوالفقار خان که پیش جهاندار شاه در عرض گمناخ بود در جواب عرض نمود که ما خانهازان در رشوت گرفتن بدآموز مقرر شده ایم بدون رشوت کار جاری نمی سازیم جهاندار شاه تبسم گنان گفت که از لعل کنور چه رشوت می خواهید عرض نمود که هزار طنبوره

کار استاد نقاشی می خواهم گفت هزار طنبوره چه خواهد کرد
گفت چون کسب و کار ما خانه زادان بدین قوم می فرمایند
خانه زادان را ضرور شد که کسب و پیشه این طائفه آبرو طلب
اختیار نمایند بعده جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند *
نقل دیگر که بصحت پیوسته و شهر بشهر نقل مجلس گردیده
اینست که چون اکثر وقت شب با معشوقه همدم خود بر رتبه سوار
شده با خاصان چند برای سیر و تفریح بازار و خرابات خانها تشریف
می بردند شبی از شبها که در رتبه هر دو همدم جانی سوار شده
رفته بودند آن قدر شراب هر دو خوردند که وقت مراجعت مست و
لا یعقل گشته بدر دولرخانه پادشاهی رسیدند و لعل کنور بمرتبه
هوش باخته بود که وقت فرود آمدن اصلا متوجه پادشاه نگردیده
خود را بیهوشانه بر خمت خواب رساند و در عالم طغیان نشسته شراب
خوابش ربود و پادشاه که نیز بالکل بحال خویش نمانده بود همچنان
در میان رتبه بیهوش افتاده ماند و رتبه بان رتبه را بکنان آن برده
آریخت بعده که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور
زیافتند سراسیمه گشته لعل کنور را از من معنی خبردار ساخته
استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور از آن خواب بیهوشی پاره
بحال آمده پادشاه را قویین خود نیامت مضطرب گشته هوشی که
داشت باخته گریه کزان هر طرف میدیدند تا آنکه پادشاه را در رتبه
یافتند و این نقل در شهرها بدین مضمون که برادر لعل کنور در هلا
مستی پادشاه را کشت بگفت و شخون در آمد *

دیگر افعالی چند که از سلاطین بلکه نسبت بمردم عام بحیار

قبیح است و بتحریر آن قلم را رنج نهی توان داشت و در حق پادشاهان افتوای محض باید دانست زبان زد مردم گردید * و از طرف داود خان که نائب ذوالفقار خان در صوبه دکن بود ظلم چندان از سر میزد که اگر خواهد بتحریر آن پردازد باطناب کلام میبکشد و سبها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته می شد فحش و هرزه گوئی آنقدر تکبیر کلام او گردیده بود که از بوی گنده دهان او عالمی در رنج و بیج و تاب بود و بتقاضای دهر دون پرست روز بشب میماندند *

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که آوازه تهیه اسباب جنگ گرفتن فرخ میر که در پانزده استقامت ورزیده بود و پیوستن سادات باره بدر بلند گردید جهاندار شاه بقل و هوش باخته اوائل ربیع الثانی از لاهور متوجه دار الخلافت گردیده وسط جمادی الاولی داخل قلعه شاه جهان آباد شد . چون قلبیح خان بهادر پسر ارشد و خلف الصدق غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که در شجاعت و کارطایی و رای مائب و اکثر کمالات انسانی نادر العصر بود و در عهد بهادر شاه بادشاه بسبب دون پردری فلک و بلخبری پادشاه در عالم غیرت و عدم قدر دانیدها ترک منصب نمودند منزوی گردیده بود بتقاضای مصلحت کار فرمایان او را استعمال نموده تسلیم منصب پنجهزاری فرموده در جرگه مقربان حضور در آوردند و راجی محمد خان نام را که از پیش آوردهای خان خانان بهادر شاهی گفته می شد از تغیر سید عبدالله خان صوبه دار اله آباد مقرر کرده سید محمد غازی نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

بند و بهت صوبه اله آباد به نیابت راجی محمد خان مرخص ساختند سید عبد الغفار یک دو زمیندار صاحب فوج را با خود رفیق ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانه اله آباد گردید چون نزدیک کوه سانکپور رسید ابو الحسن خان بخشی سید عبد الله خان که با سه هزار سوار برای مقابله سید عبد الغفار مرخص گردیده بود - گروهی کوه سانکپور مقابل هم رسیدند اواخر جمادی الاخری سید عبد الغفار به ترقیب فوج پرداخته بغرور سپاه و توپخانه قدم بقدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران سید عبدالله خان با اسم سیف الدین علی خان و سراج الدین علی خان و نجم الدین علی خان و رتن چند دیوان با سه صد چهارصد سوار بمدد فوج خود رسیدند بعد که فوجها بفاصله تیر و بندوق نزدیک هم شدند سید عبد الغفار شلق توپخانه خود فرموده بلا فرصت اسبها برداشته چندان عرصه تیرد برساتات باره تنگ آورد که با آن همه جوهر تهوریهایی بهادرانه مردم باره را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی گردیدن جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز در صحابه فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیستری از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند . سید عبد الغفار اطراف ساتات باره را چنان فرو گرفته بود که عرصه بر فوج ساتات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبد الله خان با جمعی از پا در آید درین ضمن چنین کرد و باد تند وزیدن گرفت که صورت

دروست و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر گشته شدن سید عبد الغفار در هر دو لشکر شهرت یافت و فوج سید عبد الغفار مغلوب هراس گشته راه فرار اختیار نمود هر چند سید عبد الغفار فریاد زد که من زنده ام کسی نشنید و صدای شادمانانه فتح سادات بلند گردید - چون این خبر بجهاندار شاه رسید بدقتضای مصلحت هواخواهان فرمان صوبه داری اله آباد باضافه هزاری بزم سید عبد الله خان مع خلعت روانه نمود درین ضمن از زبان منتهیان ظاهر گردید که هفتاد و پنج لک روپیه از خزانه بتگانه و اطراف بدست فرخ سیر رسید عبد الله خان افتاد و نیز معروض گردید که سر بلند خان فوجدار کوه ده دوازده اکرا روپیه فراهم آورده و بفرخ سیر رسید عبد الله خان رجوع نیاورده مع خزانه حضور گردید چنانچه بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آمرین گشته بصوبه داری احمد آباد از تغیر امانت خان مامور و مرخص گردید و امانت خان را صوبه داری مالوا فرمودند چنانچه بعد رسیدن بصوبه دارالفتح اچین که از فساد انقلاب سلطنت مالک بتصرف راجه اسلام خان عرف رتن سنگه رفته بود و میان سری امانت خان و راجه روز بروز نیز عداوت می افزود نوشته در الفقار خان براجه رسیده بود که با امانت خان عمل ندهند یا آنکه راجه آن نوشته را جعلی ساخته بود یا از راه زیاده سری که راچپوتیه دارند سر از دخل دادن امانت خان و از زده بصوال و جواب لا یعنی پرداخت تا آنکه گفتگوی مقال و پیغامهای محبت بفرنج گهی منجر گردید و رحیم بیگ نام تهاذه دار امانت خان که بسارنگ پور فرستاده بود دلیر خان

نام افغان با راجه مع چهار پانچ هزار سوار آمده آن تپانه را برداشت و
 جمعی کثیر در آن تپانه کشته شدند و بعضی امیر گردیدند امانت
 خان بمجرد شنیدن این خبر غیرت افزا شجاعت را کار فرموده بنهنگ
 سواری پرداخت با رجودی که مجموع فوج امانت خان به سه
 هزار سوار نمی رسید که از انجمله چهار صد پانصد سوار در آن تپانه
 زیر تیغ آمدند و فوج آن جدید الاسلام که با رجود شهرت قبول اسلام
 در طریق کفر و تعصب ورزیدن با مسلمانان در ضرر مالی و جانی
 زیاده از ایام کفر طغیان می ورزید از بیعت هزار سوار که میاهی
 سی چهل هزار سوار میزد زیاده داشت و بیستری از لشکر او امانت
 با نام و نشان مثل دوست محمد روهیله که همیشه چهار پنج هزار سوار
 با او بودند و دلیر خان صاحب فوج و راجه پوتیهای جهالت کیش بوده
 بعد رسیدن نزدیک ناله سازنگ پور که از دار الفتح اجین چهار پنج
 منزل مسافت دارد ناگهان لشکر اسلام خان که تا نظر کار میکرد
 روی زمین را سوار و پیاده گرفته بود هودار گردید دلیر خان با پنج
 شش هزار سوار است چپ امانت خان رسیده بحملهای صف را
 صدای بگیر و بزن بفلک برین رساند با رجود آنکه اسلام خان
 ده دوازده هزار سوار همراه سه سردار مقرر کرده بود که چهار طرف امانت
 خان در آمده تا مقدر زنده دستگیر نمایند و عرصه بر لشکر امانت
 خان بمرتبه تنگ گرا بود که هیچ احدی از مردم لشکر و بازار
 امید جان سلامت بدر بردن نداشت اما آن یل فیل پیکار شیر انگن اصلا
 اندیشه کمیت جمعیت خود و کثرت فوج خصم ننموده بر فضل
 غالب حقیقی تکیه کرده جنگ رستمانه و تردن مردانه که جای

صد آفرین داشت بذات خود می نمود و کار رسائی می نمود و از چهار طرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگین دار در میان گرفتند و با دلاوری خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم واقع شد درین حالت خان جهان که ملقب بانور خان و آخر مشاطب بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت مقصدی گری بند در سورت داشت و خدمات چند در تعلقه سورت از حضور بانور الدین خان بهادر مقرر بود ازین سبب میان هر دو رابطه اخلاص بهم رسیده بود با فوج طرف دست چپ قرار گرفته بود - دلیر خان نظر بر آنکه بعد امانت خان سردار عمده صاحب فوج و تردد سوای انور الدین خان بهادر نیست با پنج شش هزار سوار جرار افغانان جهالت نشان و توپ خانه جهان آنوب سقابل آن بهادر رسیده حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی قلیل که رفیق خود داشت مردانه بمقابل آن افغان بد مست پای ثبات ورزیده زد و خوره شریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حشر و نشر از تیر اندازی و برق اندازی دران دشت پر وحشت بر ملا گردید تا سه گهزی نائره قتل و جدال از کونه یراق اشتعال داشت دران وقت امانت خان نتوانست که بکمک آن نهنگ دریای شجاعت خود را بآنجا رساند و دلیر خان بغرور وفور جمعیت فیل سواری خود را محاذی فیل انور الدین خان بهادر رساند آن هزبر همیشه وفا با وجود زخم نیزه باستقلال کمال علمی الاتصال تیر بیخطا بر خصم می انداخت آخر بگلوای بندون خاصه که بر فیل با خود داشت جامه حیات آن افغان بد خصال را بر قامت

او چاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین حالت برادر انوار الدین خان بهادر که از شیخامان کار طلب بود بکار آمد و در واقع جنگی که بمیان آمد و با انوار الدین خان بهادر روسته داد و ترداد و سعی رستمانه که ازان بهادر شیر نبرد بظهور آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفضل بر زبان قلم دهد بطول کلام منجر میگردد محملی ازان می نگارد که از طرف راجه اسلام خان دلاور خان جماعه دار زخمی شد و چند جماعه دار نامی دیگر کشته گردیدند و از پھر روز برآمده تا سه پھر هر طرف که نظر کار می کرد فیستان تیر با پیاری جوی خون نمودار بود درین ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی که راجه با فوج مقرری قول اسپ برداشته بمقابله پرداخت که همراهان راجه که در هرزه گوئی و اکثر اطوار ناپسند و بیجان رنجیده در قابوی چندین وقت بودند از رفاقت پهلوتپی نمودند و راجه با محدودی چند اسپ ناخنده بمقابله شتافت تا آنکه گولاه اجل بر راجه رسید و چنان بی خبر کشته گردید که تا یک ساعت نجومی لشکر هر دو طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مردگ راجه خبر نداشتند اما امانت خان بعد فرار نمودن دلاور خان جماعه دار حکم شادمانه فتح فواختن فرمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق گشت و آثار وزیدن نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت مر راجه را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب تمن خیمهای خود را آتش زده دست از همه مالیت دیگر برداشته فرار اختیار نمودند و اسپ و فیل بی شمار و خیمهای با تکلف و زر و افر بضبط سرکار امانت خان

درآمد و تمام لشکر از تاخت و تاراج فخریهها انداختند بعد ازان که
 بعرض جهاندار شاه رسیدن فرمان آفرین با دو خلعت صادر گردید -
 بعد ازان امانت خان بقصد پایمال و تاراج نمودن رام پوره که وطن
 اسلام خان بود خواست که روانه شود رانیهها خبر یافته مبلغ نقد و
 درفیل فرستاده القماس نمودند که راجه بیاداش کردار خود رسید
 بر ما بیوها سواری نمودن خلاف طریق بزرگان امانت بعد ازان امانت
 خان را صوبه داری احمد آباک بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از
 رسیدن با احمد آباک زود تغییر نمودند سبب آن معلوم نشد و مکرر خبرهای
 مختلف دور از عقل شنیده شد که قابل تحریر و تسطیر نیست -
 بعد که متواتر خبر حرکت محمد فرخ سیر باتفاق امانت
 باره جهاندار شاه رسیدن امیرالدین نام پسر خود را با پنجاه هزار
 سوار برای مقابله محمد فرخ سیر مرخص ساخت و خواجه حسن
 خان را که زبیر کولکناش خان می شد و پنج هزار بود هفت
 هزار و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار پادشاه زاده
 و تمام فوج و کار خانجات بار سپرد با توپخانه سنگین روانه کردند -
 اگرچه در الفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و
 سوی مزاجی و افسرده خاطر پادشاه زاده و حسب و نسب و
 سلوک و درشت خوئی خواجه حسن خان که از سقله نوازی
 زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه
 پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف رای سلیم دانسته گوش زد
 پادشاه نموده بود لیکن از آنکه میدان کولکناش خان و ذوالفقار خان
 عداوت هم چشمی بجائی رسیده بودند که هر حرف و مصلحتی که از

جهاندار شاه

(۶۹۸ م)

سینه ۱۱۴۳

در الفقار خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر می دانستند و
 پادشاه را خاطر داری کوکلتاش خان کوکه و لعل کنور از جمله ارکان
 ایمن او گردیده بود ناچار شده اعضاء می نمود و چنین قلیچ خان بهادر
 که برای وفات پادشاه زاده ماور گردیده از عدم سرانجام سفر
 همراه پادشاه زاده نتوانست برآمد بموجب حکم از عقب روانه گردید بعد
 که پادشاه زاده اعزالدین از دریای جمنا عبور کرد اختلال تمام بسبب
 عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بعد
 از آنکه قلیچ خان بهادر با کبر آباد رسید چون شنید که کار و بار لشکر شاه زاده
 بسبب نافرمانی سرداران ابتد است مصلحت دوران دانست که
 چند روز در اکبر آباد توقف نموده انتظار آن کشد که ملک شعیب باز
 چه نقش تازه بر روی کار می آید - و از آن طرف محمد فرخ سیر
 باتفاق سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران
 رزم آزما قطع مراحل می نمود - چهبیله رام که فوجدار کوزه و کوزه
 بود باتفاق علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهی که
 فوجداری اقاره داشت با خزانه پرگنات تعلقه خود بخدمت
 پادشاه زاده رعیده ملازمت نمودند بعد که بر رویه و سلوک
 خان دوران و بی اختیار بودن شاه زاده و بی نسقی لشکر اطلاع یافتند
 باز قابو یافته بر آمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ سیر
 رساندند - همینکه اعزالدین نزدیک قصبه کهجوه رسید و خبر نزدیک
 رسیدن محمد فرخ سیر اشتهار یافت هنوز که فاصله میزده چهارده
 کوره مانده بود حوصاه باخته اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه
 لشکر اقامت انداخته اطراف حومه خود و لشکر حکم گذارن خندق